

راویان قصه‌های رفته از یاد

«فلسطینی‌ها» چه کسانی هستند؟

سوزان سانتاگ در کتاب بیماری به مثابه استعاره چگونگی حضور دو بیماری در تاریخ ادبیات جهان و برخورد با آن‌ها را بررسی می‌کند. هرچقدر سرطان اهریمنی است و همواره با وجهی شرورآمیز برای مبتلایش پیوند خورده، سل تا قرن‌ها حاکی از معصومیت بوده است. صورت بی‌روح و بی‌خون فرد مسلول در ادبیات خبر از مرگی رمانتیک و سعادت‌بخش می‌داد، مردنی که آغاز زندگی جاوید در ادبیات می‌شد. نمی‌دانم آیا چنین استعاره‌ای را درباره شهادت در تاریخ ادبیات می‌توان یافت یا نه. اما به موازات تصویر استعاری قهرمان مسلول تصویر دیگری از مرگ در واقعیت دنیای همواره رنجور و زمین جنگ دیده ستایش شده است: جوان غلتیده در خون خود، به سبب حرکتی آگاهانه در دفاع از امری ارزشمند یا مقدس، از عکس معروف و پرچم‌جنگل «رابرت کاپا» از جوان جمهوری خواه اسپانیایی در لحظه تیرخوردن و کشته شدن تا نقاشی‌هایی که خون از تن رفته سوژه حیات‌بخش و جان‌بخش تصویر بوده است. خون حتی در غیراستعاری‌ترین شکل ممکن به کار هنرمند می‌آمد؛ رنگ داشت، خط مرزی ظالم و مظلوم را به سادگی ترسیم می‌کرد و درعین حال که می‌توانست معصومیتی به سوژه ببخشد از سوژه‌ای دیگر سلب انسانیت می‌کرد.

فزونی جنگ و تصاویر کشتگان آن تصویر قهرمان مسلول ادبیات کلاسیک را مخدوش کرد. قهرمان‌هایی جدید خلق شدند، از پروتاگونیست‌هایی که در خون خود غلتیدند تا ضدقهرمان‌هایی که با خون دیگران اعتبار یافتند. اما در بلبشوی همین تصاویر چند خط ساده و سیاه خلاف همه تعریف‌ها و قواعد قهرمان‌سازی در قصه‌ها عمل کرد. حنظله: قهرمانی بی‌صورت، پشت به مخاطب، قهر کرده و همواره ثابت، بدون هیچ حرکت و تلاشی برای رقم‌زدن ماجرابی؛ حنظله از بدو تولد نمادی شد از آن چه «فلسطینی‌ها» می‌نامیم.



بازگشت حنظله، قهرمان بی‌صورت

حنظله در سال ۱۹۶۹ از گوشه‌های نقاشی «ناجی علی» در روزنامه کویتی «السیاسة» جان گرفت. شاید اگر مرگ تراژیک، ترور و ریخته شدن خون ناجی علی به دست